

## بسم الله الرحمن الرحيم<sup>۱</sup>

عرض شد که پس از اینکه بحث استخراج و مبادله بر رمزارزها طبق احکام اولی و ثانوی بیان شد، در پایان مبحث، سؤالاتی باید مطرح شود و پاسخ داده شود. عمده این سؤالات هم به این نکته برمی گردد که با اینکه ما مالیت بیت کوین را اثبات کردیم حالا یا به عنوان پول که ما ترجیح دادیم و یا به عنوان کالا که برخی از اقتصاددانان مطرح می کنند، بالاخره چون مالیت او مسلم است از این جهت معاوضه و داد و ستدش مشکل ندارد چه ثمن واقع شود و چه مثنی الا اینکه در قراردادهای مخصوصی به خاطر یک خصوصیات ویژه ممکن است سؤال مطرح شود و این تردید ایجاد شود که آیا در برخی از معاوضات خاص بیت کوین یا مطلق رمزارز می تواند طرف معاوضه قرار بگیرد یا نه؟ اینجا چند سؤال مطرح می شود:

**سؤال اول:** در باب بیع که غالب معاوضات و داد و ستدهای مردم در دنیا با بیع است، گفته می شود که در مبیع فقها می گویند شرط است که مبیع عین باشد، **صاحب جواهر** ادعا می کند اشکال و خلافی نیست در اینکه معوض در باب بیع باید عین باشد، عین هم گویا اینگونه تصویر می شود یعنی چیزی که تجسم خارجی و طول و عرض و عمق داشته باشد، لذا می بینید که در باب بیع، تملیک منفعت بیع نیست. فرض کنید کسی عرض قائم بر یک جوهر را بخواهد بفروشد، من سفیدی این دیوار را فروختم به این مقدار، این عرض قائم به جوهر است و در خارج جسمیت ندارد. یا منفعت گفته می شود گویا در خارج جسمیت ندارد و عین نیست. لذا اصل اشکال این است که گفته شود رمزارزها از جمله بیت کوین اینها عین خارجی نیستند که بتوانند مبیع واقع شود.

در ثمن واقع شدن بیت کوین یا سایر رمزارزها این اشکال وجود ندارد چون منفعت هم می تواند ثمن واقع شود و لازم نیست عین خارجی باشد. ولی کسانی که می گویند بیت کوین کالا است و به عنوان متاع خرید و فروش بشود، این اشکال وارد شده که در بیع شرط است که مبیع عین باشد و رمزارزها عین نیستند لذا معاوضه بیعی بر این کالا چون عین نیست باطل است. بعد باید سراغ بقیه معاوضات برویم.

عرض می کنیم که این اشکال وارد نیست برای عدم ورود این اشکال ابتدا سه نکته خیلی کوتاه را اشاره کنیم و تفصیلش در باب بیع است و بعد جمع بندی می کنیم.

**نکته اول:** قبول داریم جمع معتنابهی از فقها می گویند مبیع باید عین باشد، مثل **شیخ انصاری، صاحب جواهر و محقق خویی**، و عمده دلیل بر لزوم و اشتراط عینیت مبیع، نگاه به بیع است در نزد عقلا و الا نه ما روایتی داریم و نه دلیل شرعی خاصی که مبیع باید عین باشد، لذا استدلال **محقق خویی** بر اینکه مبیع باید عین باشد، این است که می فرمایند که آنچه از بیع امروز عرفا به ذهن مردم تبادر می کند «**تملیک العین بمال**» به تملیک عین می گویند بیع، شک داریم آیا در زمان شارع هم که «**احل الله البیع**» فرموده بیع همین تملیک عین بوده است؟ استصحاب قهقهرائی می گوید بله، الان بیع اینگونه است لذا آن زمان هم بیع تملیک عین بوده است.

در مقابل این فقها جمعی از فقها از جمله **امام خمینی، محقق ابروانی** و برخی دیگر می گویند لازم نیست مبیع عین باشد، منفعت و حق هم می تواند مبیع واقع شود. الان در مقام بررسی نیستیم. ما اشاره می کنیم که این معنا ممکن است از مقارنه بین روایات بیع و اجاره استفاده شود.

**نکته دوم:** برخی از کسانی که قائلند مبیع می تواند غیر از عین باشد مثلاً به تملیک منفعت هم بگوییم بیع، اینها استدلال می کنند به برخی از روایات که در این روایات بر تملیک منفعت، اطلاق بیع و شراء شده است، می گویند اطلاق هم حقیقی است و لذا این روایات می گوید تملیک منفعت هم می تواند بیع باشد.

**روایت اول:** معتبره **ابی مریم** «وَعَنْهُ عَنْ قُضَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يُعْتَقُ جَارِيَتَهُ عَنْ دَبْرٍ أَوْ يَطْوُهَا إِنْ شَاءَ أَوْ يُنْكِحَهَا أَوْ يَبِيعُ خَدَمَتَهَا فِي حَيَاتِهِ فَقَالَ نَعَمْ أَى ذَلِكَ شَاءَ فَعَلَ»<sup>۲</sup>. راوی از امام علیه السلام سؤال می کند که مردی جاریه اش را مدبر کرده است، به او گفته است «**انت حر دبر وفاتی**» بعد از وفاتش آن جاریه آزاد است ولی الان منافعتش را می تواند استفاده کند، حالا راوی سؤال می کند می تواند با او مباشرت کند یا خدمت و منفعت او

<sup>۱</sup> - جلسه هجدهم- مسلسل ۳۷- چهارشنبه - ۱۴۰۰/۱۲/۱۸

<sup>۲</sup> - تهذیب الأحکام؛ ج ۸، ص: ۲۶۳.

را در زمان حیاتش بفروشد؟ آقایان می‌گویند در این روایت بر تملیک منفعت، بیع اطلاق شده است. امام علیه السلام می‌فرمایند این مواردی که تو گفתי هر کدام را که می‌خواهد انجام بدهد. امام علیه السلام تقریر کردند که بیع خدمت جاریه مدبر صحیح است. لذا بیع، تملیک عین نیست بلکه تملیک منفعت هم بیع است.

**روایت دوم:** معتبره سکونی «مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: بَاعَ رَسُولُ اللَّهِ ص خِدْمَةَ الْمُدَبِّرِ وَ لَمْ يَبِعْ رَقَبَتَهُ.»<sup>۳</sup> پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خدمت عبد مدبر را فروختند ولی رقبه را نفروختند چون امکان فروش رقبه وجود ندارد و عبد مدبر بعد از وفات آزاد است. کلمه بیع بر منفعت اطلاق شده است.

توضیحش در جای خودش و فقط اشاره می‌کنیم، این استدلال صحیح نیست، وجه آن این است که با یک توضیحاتی در جای خودش خواهیم گفت کلمه بیع و شراء دو اطلاق دارد، در روایات، در لسان مردم، در عرف و غیره، یک اطلاق مقصود مبادله خاص در مقابل اجاره و صلح و مضاربه و امثال اینها است، و یک اطلاق شایع هم داریم که به مطلق مبادله بیع اطلاق می‌شود بلکه نه مبادله قراردادی بلکه به مطلق جابجا شدن بیع می‌گویند.

تفصیل در جای خودش حتی در غیر معاوضات هم اطلاق بیع شده است: «فَبَاعَ الْيَقِينُ بَشْكَةً وَ الْعَزِيمَةَ بَوَهْنِهِ»<sup>۴</sup> «و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍّ لَا دَارُ مَقَرٍّ وَ النَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ رَجُلٌ بَاعَ نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا وَ رَجُلٌ ابْتَاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا»<sup>۵</sup> این معنای تملیک عین در مقابل منفعت نیست، این معنای مبادله است یعنی جابجا کرد دینش را با یک چیز ضعیف. «وَ إِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ»<sup>۶</sup> «و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَا حَرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا إِنَّهُ لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا»<sup>۷</sup>. لذا استدلال به این روایات که به تملیک منفعت هم بیع گفته شده است این اول کلام است چون این استعمال شایع است، گویا مثل مشترک می‌شود و ما باید قرینه معینه بر آن معنای خاص داشته باشیم، و الا حمل بر آن معنای خاص نمی‌شود و لا اقل مجمل می‌شود.

**نکته سوم:** ما باید توجه کنیم علما که در باب بیع می‌گویند تملیک عین است، اصلاً مقصودشان چیست؟ گاهی در بعضی از موارد عین به کار می‌رود در مقابل دین است مثل باب مضاربه، در باب مضاربه گفته می‌شود شرط است که عین باشد، مقصود فقها این است که یعنی دین نباشد و بیش از این نیست، در باب بیع وقتی گفته می‌شود بیع، تملیک عین است این در مقابل تملیک منفعت است، برای بیان فارق بین بیع و اجاره، در اجاره می‌گویند تملیک منفعت است و در بیع می‌گویند تملیک عین است.

شاهدش این است که اینجا عین در مقابل دین نیست لذا بیع دین درست است البته بیع دین به دین نه که بیع کالی به کالی شود. ولی بیع دین درست است. لذا عرض ما این است که بیع تملیک العین است به این معنا مطلب درستی است، که توضیحش در جای خودش است، در مقابل اجاره که تملیک منفعت است.

و این سؤال و توهمی هم که مطرح شد وارد نیست، اینکه رمزارزها عین نیستند این قابل قبول نیست، شما عین را معنا نکنید جسم خارجی که ابعاد سه‌گانه طول و عرض و عمق دارد، عین در مقابل منفعت است، یعنی «کل شیء له تشخص بحيث يقدر الانسان ان ينتقله الى غيره» بر خلاف منفعت که اینگونه نیست، تا عین را منتقل نکند نمی‌تواند منفعت را منتقل کند، تا خانه را ندهد نمی‌تواند منفعت خانه را به طرف منتقل کند.

و این عینیت و تشخص در هر شیء ای به حسب خودش است. قاطبه فقهای شیعه بیع کلی فی الذمه را جایز می‌دانند، ما از متوهم سؤال می‌کنیم که بیع کلی فی الذمه را برای ما تحلیل کنید، این کلی فی الذمه عین در مقابل منفعت است یا نه؟ اولاً بیع کلی فی الذمه بنابر تحقیق در فقه شیعه از عقود عهدی نیست آنچه حقوق غرب مثل رومی ژرمنی و کامن‌لو می‌گویند آنها اینگونه موارد را قرارداد عهدی می‌دانند نه تملیکی، می‌گویند صرف تعهد است وقت تسلیم کلی فی الذمه ملکیت می‌آید این را

۳ - تهذیب الأحکام؛ ج ۸، ص: ۲۶۰.

۴ - نهج البلاغة؛ ص: ۱۰، خطبه ۱.

۵ - نهج البلاغة؛ ص: ۴۳۱، حکمت ۱۲۸.

۶ - نهج البلاغة؛ ص: ۴۸۲، حکمت ۳۶۴.

۷ - نهج البلاغة؛ ص: ۴۹۸، حکمت ۴۹۸.

فقه شیعه قبول ندارد، طبق تحقیق اگر عین آنگونه است که شما فکر می‌کنید، کلی فی الذمه چیست؟ «کلی فی الذمه له  
**تشخیص ثابت فی وعائه**» ثابت است در ظرف خودش که ذمه انسان باشد<sup>۸</sup>. فرق بین عهده و ذمه را در اول بحث رمزارها  
بیان کردیم.<sup>۹</sup>

در رمزارها همین صفرها و اعداد که در کیف پول یک شخص قرار دارد، آنجا ثبات و استقرار دارد و بنفسه قابل واگذاری به غیر  
است، بر این عین صدق می‌کند لذا بدون شبهه نه رفع ید می‌کنیم از آن نکته‌ای که **صاحب جواهر** هم ادعای بدون خلاف  
می‌کنند که بیع تملیک عین است و معنایش هم این است که در مقابل منفعت است و تملیک منفعت نیست، و رمزارها از  
جمله بیت کوین عین هستند در ظرف خودشان لذا هیچ اشکالی ندارد که اینها مبیع واقع شوند.

---

<sup>۸</sup> - کتاب الاجاره، ۱۹ شهریور ۱۳۸۵: مقدمه اول: تقسیم معاملات به تملیکی و عهده  
عقود و قراردادهای از جهت اثر و نتیجه‌ای که از آنها حاصل می‌شود ممکن است بگوییم به دو قسم تقسیم می‌شود: [منظورمان از عقد در این  
جا اعم از عقود و ایقاعات است] تملیکی و عهده.  
عقد عهده آن عقدهایی است که اثر آن عقد، یا ایجاد یا انتقال و یا اسقاط یک تعهد می‌باشد به این معنا که با این عقد و قرارداد، صرفاً یک  
تعهد ایجاد می‌شود یا یک تعهد به دیگری منتقل می‌شود یا تعهد ساقط می‌شود. مثلاً ضمان، حواله، جعاله، وصیت عهده و کفالت از عقود  
عهده هستند. مثلاً در جعاله، شخص می‌گوید: «من رد ضالتي فله کذا». در این جا فقط ایجاد تعهد است. در عقد ضمان، ضامن متعهد  
می‌شود که اگر مدین، دین را پرداخت نکرد، او پرداخت کند. در کفالت، کفیل متعهد می‌شود که هرگاه طلبکار خواست، بدهکار را احضار  
کند. به این‌گونه عقود و قراردادهای که فقط ایجاد تعهد است، عقود عهده می‌گویند.  
عقود تملیکی عقود هستند که با اجرای عقد، ملکیت از شخصی به شخص دیگر منتقل می‌شود؛ مثلاً: بیع و اجاره. به مجردی که صیغه اجاره  
خوانده شد، انتقال ملکیت موجد بر مستأجر صورت گرفته است. اگر این اجاره از عقود عهده باشد به این معناست که موجد متعهد می‌شود  
که ملکیت منفعت را در آینده به مستأجر منتقل کند. اگر اجاره عقد عهده باشد یعنی به مجرد عقد، مستأجر مالک منفعت نشده است بلکه عقد  
فقط ایجاد تعهد است و بعد از ایجاد تعهد، موجد هر وقت که عین را به مستأجر تسلیم کرد، ملکیت مستأجر حاصل می‌شود.  
دقت کنید: حقوق رومی - ژرمنی عقود تملیکی را قبول ندارد و همه عقود را عهده می‌داند حتی عقد اجاره را و لذا در این حقوق، عقد بیع و  
اجاره از عقود عهده است و صرفاً ایجاد تعهد هستند و ملکیت مستأجر یا ملکیت مشتری بر عین یا منفعت پس از انجام عقد است. در  
لحظه تسلیم مبیع با تشریفات خاصی که اسم آن در حقوق رومی - ژرمنی مانسیپاسیو است، انتقال ملکیت محقق می‌شود.  
در حقوق آلمان و سوئیس و سابقاً در حقوق مدنی فرانسه، عقد بیع و اجاره از عقود عهده شمرده شده‌اند.  
مثلاً قانون مدنی فرانسه ماده ۱۷۰۹ اجاره را چنین تعریف می‌کند: اجاره عقدی است که به موجب آن یکی از دو طرف تعهد می‌کند که  
دیگری را از چیزی در مدت معینی و در برابر بهایی که او تعهد پرداخت آن را می‌کند، منتفع نماید. قانون‌گذار در این قانون، اجاره را تعهد  
طرفینی دانسته است که یک طرف متعهد می‌شود که انتفاع از این جنس را به دیگری واگذار کند و در مقابل مستأجر متعهد می‌شود که ثمن و  
پولی را به موجد پرداخت کند. پس بنابراین با انجام عقد، ملکیت جابجا نشده است. با انجام عقد نه ملکیت مستأجر بر منفعت عین است و نه  
ملکیت موجد بر ثمن است. این ملکیت پس از اجرای تعهد بعداً ایجاد می‌شود.  
در فقه امامیه، عقود تملیکی کاملاً تصویر شده است و عقد بیع و اجاره و هبه و وصیت تملیکی و امثال این‌ها از عقود تملیکی هستند.  
البته در حقوق فرانسه در سال ۱۹۶۹م یک تغییراتی در خصوص بیع ایجاد شده است و آن را تملیکی حساب کرده‌اند. همچنین در برخی از  
موارد اجاره نیز عقد تملیکی حساب کرده‌اند.  
خلاصه مقدمه اول این شد که عقود از نگاه اثری که ایجاد می‌کنند به دو قسم تقسیم می‌شوند: عقود عهده و تملیکی. فقه امامیه عقد تملیکی را  
پذیرفته است و اجاره را جزء عقود تملیکی می‌داند  
<sup>۹</sup> - بحث رمزار - جلسه دوم - چهارشنبه - ۱۳۹۹/۰۸/۷.